

## شبهاتِ صفاتِ پیامبر ﷺ با صفاتِ خداوند در آثار عطار

حمیدرضا شیرعلی<sup>۱</sup>

ملک محمد فرخ‌زاد<sup>۲</sup>

### چکیده

پیوستگی و ارادتِ عارفانِ سرزمین‌های اسلامی به ساحتِ مقدسِ حضرتِ ختمی مرتبت ﷺ، از دیرباز، زبانزدِ خاص و عام بوده است؛ شیخ عطار در این میان، از جایگاه ویژه‌ی برخوردار است. تردیدی نمی‌توان داشت که کلامِ شیخ در توصیفِ مقامِ رسالت و نورِ محمدی ﷺ، آرای بزرگان و صاحب‌نظرانِ عرصه‌ی عرفانِ نظری را، فرایاد می‌آورد. مقاله‌ی حاضر، در صددِ بیان و اثباتِ این نکته است که اسم و صفاتِ ذاتِ پیامبرِ خاتم ﷺ از منظرِ سراینده‌ی منطق‌الطیر، هیچ تباینی با ذات و صفاتِ الهی ندارد.

### واژگان کلیدی

عطار نیشابوری، نور محمدی، صفات خدا، صفات پیامبر.

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساوه. Email: hmehrayin@gmail.com

۲. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساوه (نویسنده مسؤول) Email: mmfzad@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۹ پذیرش نهایی: ۱۳۹۵/۳/۲۸

## طرح مسأله

شیخ عطار نیشابوری، یکی از نامورترین و در عین حال، گران قدرترین و ارزشمندترین شخصیت‌های عرفانی جهان اسلام و قلمرو فرهنگی ایران است. به جرأت می‌توان گفت که سرزمین پهناور ایران در طول تاریخ، در برابر شیخ، هم آورد و همانندی نیافته است؛ چرا که بر صاحب نظران پوشیده نیست که رشد و باروری عرفان اسلامی و ایرانی به واسطه‌ی جلال‌الدین محمد بلخی، بیش از هر چیز، مرهون کوشش‌های بی‌دریغ بزرگانی چون سنایی و عطار است؛ حتی گفته شده که شکوفایی اندیشه‌ی امثال شیخ محمود شبستری و خواجه‌ی طوسی و صدرای شیرازی نیز، مرهون وزش نسیم دل‌انگیز وجود افرادی چون بوسعید و عطار است.

از سوی دیگر تردیدی نمی‌توان داشت که شناخت عارفان سرزمین‌های اسلامی، بی‌شناخت آراء و اعتقادات دینی و مذهبی ایشان، امکان‌پذیر نیست. هدف نگارنده از پردازش مقاله‌ی حاضر، بررسی نظر گاه فریدالدین محمد عطار نیشابوری در باب شخصیت رسول اکرم ﷺ است؛ رویکردی که در شکل‌گیری نوع معرفت شیخ، تأثیر به‌سزایی دارد. شایان ذکر است که عارف نامبرده، صفات پیامبر خاتم ﷺ را، پرتوی از صفات حضرت حق می‌داند؛ و اعتقادِ راسخ شیخ، از فحوای کلام وی، به وضوح، قابل دریافت است. بر مبنای چنین باوری است که عارف سده‌های ششم و هفتم هجری، حتی به هم‌نامی با حضرت محمد مصطفی ﷺ، خرسند و خشنود است.

## عطار از وصف پیغمبر ﷺ عاجز و شرمسار است

اثبات محبت و ارادت بی‌نهایت جناب عطار در حق پیامبر اکرم ﷺ، به تنهایی، از عهده‌ی دیباچه‌های آثار وی برمی‌آید. حق این است که کلام شیخ در باب فضایل جناب خاتم انبیا ﷺ، سوز شگفت و شگرفی دارد که نشان خلّت و سرسپردگی وی بر آستان معرفت محمدی است. از منظر فریدالدین محمد، حضرت رحمة للعالمین، صدر و بدر آفرینش است و ثنا و ستایشی، سزاوار مقام والای وی نیست. هیبت و جلال و شکوه حضرت، لרزه بر اندام عارف می‌افکند؛ به راستی، زبان، چگونه توفیق مدح و ثنای آزه‌د انبیا را از آن خود خواهد کرد؟ صفات ذات ثقاوه‌ی آفرینش، بسی بالاتر از محدوده‌ی الفاظ است؛ پیامبری

را که خداوند سبحان، سلام رسانِ روانِ نورانیِ وی است: **إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ** (احزاب: ۵۶) چگونه و با چه لسان و بیانی می‌توان ستود؟

ثنائی نیست با اربابِ بینش	سزای صدر و بدرِ آفرینش
چو می‌لرزد ز هیبت این دعاگوی	زفانش چون تواند شد ثناگوی؟
چو نعتِ ذاتِ او بالای گفت است	زفان از کار شد چه جای گفت است؟
چه گویم من؟ ثنای او خدا گفت	که نام اوست با نام خدا جفت

(شفیعی کدکنی، اسرارنامه، ۱۳۸۶: ۹-۱۵۶)

ناظمِ منطق‌الطیر، عقل را از ورود در خلوتِ خاتم‌النبین، عاجز و ناتوان می‌بیند؛ و بر این باور است که علم نیز نسبت به حالِ مبارکِ وی آگاهی ندارد:

عقل را در خلوتِ او راه نیست	علم نیز از وقتِ او آگاه نیست
-----------------------------	------------------------------

(گوهرین، ۱۳۹۰: ۳۴۷)

حضرتِ نذیرِ مبین علیه السلام، خلیفه‌ی برحقِ خدای مَنان، و صفاتِ وی، نشان‌گرِ صفاتِ ذاتِ مستخلفِ است؛ عارف، همان‌گونه که از وصفِ ذاتِ اقدسِ اله، احتراز می‌جوید، به عجزِ خویش در توصیفِ ذاتِ انسانِ کامل نیز اذعان دارد:

نیستم من مردِ وصفِ ذاتِ تو	این قدر هم هست از برکاتِ تو
وصفِ عقلم کو مبارز آمده‌ست	عقل، قاصر، وصف، عاجز آمده‌ست
آنکه او وصف از خدا داند شنید	وصفِ کس آنجا کجا داند رسید؟

(شفیعی کدکنی، مصیبت‌نامه، ۱۳۸۶: ۳-۴۹۱)

مگر می‌توان به سادگی، حقیقتِ معجزاتی چون شق‌القمر و نزولِ باران و موائدِ آسمانی و تحیتِ جمادات و نباتات و شنودنِ تسبیحِ سنگ‌ریزه‌ها را دریافت؟ از دیدگاهِ عارفِ نیشابور، چنین خوارقِ عاداتی، هرگز، آنگونه که باید و شاید، به وصف نمی‌آید:

به وصف اندر نیاید معجزاتش	به شرح اندر نیاید وصفِ ذاتش
---------------------------	-----------------------------

(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۱۹۶)

لذاست که سرچشمه‌ی نورِ محمدی علیه السلام، ورای دنیا و آخرت و عوالمِ مُلک و ملکوت است؛ حقیقتی که سالکِ راستین را، به اطاعتِ محض از محمد بن عبدالله علیه السلام، به عنوانِ

ریس بلافضل و مهتر و سرور کائنات، و ادار می سازد:

ای برون هر دو عالم جای تو      هر دو عالم چیست؟ خاک پای تو  
(شفیعی کدکنی، مصیبت‌نامه، ۱۳۸۶: ۴۷۸)

بدیهی است که وصف انسان کامل اکمل، مایه‌ی شرمساری متابعان رسول گرامی اسلام باشد؛ چرا که فصاحت عطارها و مولوی‌ها در عرصه‌ی شرح نور محمدی، گنگ و آبکم است:

وصف او در گفت چون آید مرا؟      چون عرق از شرم خون آید مرا  
او فصیح عالم و من لال او      کی توانم داد شرح حال او؟  
وصف او کی لایق این ناکس است؟      واصف او خالق عالم بس است  
(گوهرین، ۱۳۹۰: ۴-۳۷۲)

به باور جناب عطار، در پهنه‌ی گیتی، دست کس به فتراک مرکب وجود نازنین پیغمبر اکرم ﷺ نمی‌رسد:

ای ورای وصف و ادراک آمده      از صفات واصفان پاک آمده  
دست کس نرسید بر فتراک تو      لاجرم هستیم خاک خاک تو  
(گوهرین، ۱۳۹۰: ۲۰-۴۱۹)

و در یک کلام، عارف کدکن، بی‌نشانی خود را، مرهون باخبری خویش از نشان جان حضرت محمد مصطفی ﷺ می‌داند:

تا نشانی یافت جان من ز تو      بی‌نشانی شد نشان من ز تو  
(گوهرین، ۱۳۹۰: ۴۰۲)

### حتی انبیا نیز در وصف پیامبر ﷺ، حیران‌اند

نخستین قصیده‌ی دیوان عطار، مزین به حمد و ستایش پروردگاری است که صفات کبریایی اش، عقول انبیا را به خاک عجز می‌افکند؛ بلکه به باور شیخ، اگر صد هزار قرن هم بگذرد، و همه‌ی آدمیان، در صفات الهی، اندیشه‌ورزی کنند، چاره‌ی ندارند مگر این که بالمآل، به درماندگی و استیصال خویش، معترف گردند. (توجه داشته باشیم که صد هزار قرن، رقم کمی نیست؛ در صورتی که تا به امروز، تنها چهارده قرن از بعثت جناب خاتم

انبیا می گذرد!) لذا، عجزِ آدمی در عرصه‌ی معرفتِ کُنه‌ی ذاتِ الهی، سنتی ابدی و خلل‌ناپذیر است:

سبحانِ قادری که صفاتش ز کبریا      بر خاکِ عجز می‌فکند عقلِ انبیا  
گر صد هزار قرن همه خلقِ کاینات      فکرت کنند در صفت و عزتِ خدا  
آخر به عجز معترف آیند کای اله      دانسته شد که هیچ ندانسته‌ایم ما

(عطار نیشابوری، دیوان، ۱۳۷۹: قصیده‌ی ۱)

از سوی دیگر، ارادتِ جنابِ عطار به مقامِ حضرتِ ختمی مرتبت ﷺ، در سطورِ فوق، موردِ اشاره قرار گرفت. مفسران و حکیمان و عارفان و شاعرانِ سرزمین‌های اسلامی، از دیرباز در یک نکته‌ی عقیدتی، با یکدیگر، توافق و سازش داشته و دارند؛ و آن مسأله، تفوق و افضلیتِ پیامبرِ اعظم بر دیگر رسولانِ عالم است. مضمونِ نخستین آفریده بودنِ پیغمبرِ مکرمِ اسلام، در آثارِ عارفان، جایگاه ویژه‌ی دارد: «كنت نبياً و آدم بين الماء و الطين» (آملی، ج ۵، ۱۲۵) در تفسیرِ روایی درالمنثور نیز، ضمن ذکر آیه‌ی شریفه‌ی ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا﴾ (احزاب: ۷) روایاتی در تأییدِ سبقت و تقدّم آفرینشِ حضرت، مذکور واقع شده است: «قيل يا رسول الله متى كنت نبيا قال و آدم بين الروح والجسد.» (سيوطي: ۱۸۴/۵)

تردیدی نیست که اتصافِ همزمان به صفاتِ متناقض‌نمایی چون سبق و لاحق و اولیت و آخریت، صبغه‌ی الهی و فراطبیعی دارد. از منظرِ ناظمِ الهی‌نامه، تمامتِ رسولان، پیرو جنابِ رسول‌الله‌اند:

تمامت انبیا را پیشوا اوست      حقیقت عاشقان را رهنما اوست

(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۱۶۲)

چنین است که سلسله‌ی انبیا، حیرت‌زده و سرگشته از اجتماعِ بدایت و نهایت در وجودِ نازنینِ عصاره‌ی هستی، هرگز، قادر به توصیفِ شأنِ والای وی نیستند؛ گویی وصفِ انسانِ کامل، به دشواریِ وصفِ خدای سبحان است:

انبیا در وصفِ تو حیران شده      سرشناسان نیز سرگردان شده

(گوهرین، ۱۳۹۰: ۳۷۶)

آرامشِ عرش و کرسی و دیگر موجوداتِ عالم از نام پیغمبر ﷺ  
از نظرگاه جناب عطار، هر دو عالم دنیا و آخرت، مُلک و ملکوت، خَلق و امر، و ظاهر  
و باطن، و امدار و نامدار وجودِ حضرتِ ختمی مرتبت ﷺ است:

هر دو گیتی از وجودش نام یافت عرش نیز از نام او آرام یافت  
(گوه‌رین، ۱۳۹۰: ۲۷۶)

عرش که حضرتِ رحمانیت بر آن مستولی است: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ (طه: ۵) و کرسی، که وسعتِ آسمان‌ها و زمین را در بر می‌گیرد: ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ﴾ (بقره: ۲۵۵)، خاکِ انسانِ کامل را قبله‌ی خویش قرار داده‌اند:

هر دو عالم بسته‌ی فتراکِ او عرش و کرسی قبله کرده خاکِ او  
(گوه‌رین، ۱۳۹۰: ۲۷۰)

از قدیم الایام، میانِ عُرفا و فلاسفه و متکلمینِ اسلامی، حقیقتِ هویت و ماهیتِ نخستین مخلوقِ الهی، موردِ مباحثه و مناظره بوده است. برخی گفته‌اند که نخست آفریده، عقل است؛ گرچه، غالبِ اوقات، طرحِ چنین مباحثی، تبدیل به مناقشاتِ غامض و مُعقّد و گره‌دار می‌گردد: «گاهی عقلِ اول گفته می‌شود که اصطلاحِ فلاسفه‌ی مشاء است و گاهی نیز صادرِ اول می‌گویند. عقلِ اوّل هرچه هست موجودی است که ذاتاً و فعلاً، مانند حق تعالی، مجرد است، ولی فرقِ آن با واجب تعالی این است که حق تعالی، واجب الوجود و نامحدود است و ماهیت ندارد، اما عقلِ اول، ممکن الوجود و محدود است و ماهیت دارد.» (انصاری شیرازی، ۱۳۹۱: ۲/۳۰)

تردید نیست که غالبِ اوقات، منشأ بسیاری از اختلافاتِ معنایی را باید در اختلافاتِ الفاظ و اصطلاحات، موردِ بررسی و پژوهش قرار داد: «حکما می‌گویند بر حسبِ قاعده‌ی الواحد لا یصدر منه الا الواحد، صادرِ اوّل، عقلِ اوّل است. ولی عرفا می‌گویند: صادرِ اوّل، عقلِ اوّل نمی‌تواند باشد؛ بلکه صادرِ اوّل، وجودِ منبسط است که به آن رحمتِ واسعه و نفسِ رحمانی می‌گویند. وقتی ما نفس می‌کشیم، وقتی این نفس به مخارجِ حروف می‌رسد، از آن حرف‌ها درست می‌شود. این وجودِ منبسط هم یک چیز است و از آن وجودهای گوناگونی به وجود می‌آید.» (انصاری شیرازی، ۱۳۹۱: ۱/۷۵) لذا، عارف، میانِ

وجود منبسط و نور محمدی و عقل اول، انفکاک و انفصالی نمی یابد: «رسول خدا ﷺ... فرمود: اول ما خلق الله نوری (مجلسی: ۲۴/۱۵)... و مرادش عقل است، چنان که آن را تأکید به فرموده‌ی دیگرش کرد که فرمود: اول ما خلق الله العقل (مجلسی: ۹۷/۱)». (قیصری، ۱۳۹۰: ۱/۸۹) از منظر عارفان، حقیقت نوعیه‌ی رسول الله ﷺ، صادر اول است؛ گرچه حقیقت شخصیه‌ی آن حضرت، در پایان و فرجام سلسله‌ی انبیا جای دارد؛ اینان جهت اثبات مدعای خویش، به تمثیل درخت و میوه، متوسل می شوند: «میوه که علت غایی است، مقدم بر درخت است؛ چون اگر باغبان آن را تصور نکنند، نهال را نمی کارد. رسول الله، تقدم رُتبی بر تمام موجودات دارد و صادر اول است. او در حقیقت همان عقل است.» (انصاری شیرازی، ۱۳۹۱: ۲/۲۲)

جناب عطار نیز، نور محمدی را نخستین ظهور حق می داند؛ نوری که عرش و کرسی و لوح و قلم، از آن پدید آمده‌اند:

آنچه اول شد پدید از غیب غیب      بود نور پاکِ او بی هیچ ریب  
بعد از آن آن نورِ عالی زد غلم      گشت عرش و کرسی و لوح و قلم  
(گوه‌رین، ۱۳۹۰: ۲-۲۸۱)

نه تنها عرش و کرسی و لوح و قلم، بلکه ملائکه‌ی مقرب الهی نیز، ریزه خوار مائده‌ی بی‌پهنای نور محمدی‌اند:

ز نور اوست اصل عرش و کرسی      چه کروی، چه روحانی، چه قدسی  
طُفیل اوست دنیا و آخرت هم      جهان از نور ذات اوست خرم  
(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۴-۱۶۳)

مقصود خداوند کریم از آفرینش زمین و آسمان و سراسر کائنات، وجود مبارکِ رحمة للعالمین است: «می فرماید: ﴿وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ﴾ (نساء: ۱۱۳)؛ و هست فضل خدا بر تو ﴿عَظِيمًا﴾ (نساء: ۱۱۳)؛ بزرگ؛ که علوم غیر متناهی را به تو تعلیم فرمود و تو را مزیت مرتبه داد بر سایر انبیا و خلقِ عوالم علویه و سفلیه به واسطه‌ی تو کرده که «لولاک لما خَلَقْتُ الْأَفْلَاکَ» (مجلسی: ۴۰۶/۱۶)». (کاشانی، ۱۳۸۸: ۱/۴۸۸)

هم رحمتِ عالمی ز ما ارسلناک      هم مایه‌ی آفرینشی از لولاک

حق کرده ندا به جانت ای گوهر پاک

لولاک لنا لما خلقت الافلاک  
(شفیعی کدکنی، مختارنامه، ۱۳۸۶: رباعی ۱۰۸)

به تعبیر صاحب منطق الطیر، با هر نظر عنایتی که حضرت حق تبارک و تعالی، بر وجود نازنین پیغمبر اکرم ﷺ افکند، ستاره‌ی در آسمان، موجودیت یافت؛ مجردات و ساکنان عالم ملکوت نیز، مولود صفات نبی مکرم اسلام‌اند:

هر نظر کز حق به سوی او رسید  
کوکی گشت و طلب آمد پدید  
بعد از آن نور پاک آرام یافت  
عرش عالی گشت و کرسی نام یافت  
عرش و کرسی، عکس ذاتش خاستند  
بس ملایک از صفاتش خاستند

(گوهرین، ۱۳۹۰: ۵-۲۹۳)

نه تنها عالم ملک، بلکه عالم ملکوت نیز، طفیل آفرینش احمد مرسل ﷺ است:  
«لولاک لما خلقت الأفلاک ای لولاک لما خلقت العالم و ما فیه.» (آملی، ۱۳۸۲: ۱۹۵) نور پاک محمدی ﷺ، پرتوی از ذات اقدس اله است؛ به قول قویم سراینده‌ی الهی‌نامه، در سروری و سیادت خواجه‌ی کائنات، چون و چرایی نیست؛ چرا که جان مبارک وی، مغز و لب و جوهر خلقت است:

چو نور پاک اوست از پرتو ذات  
نظر افکند سوی جمله ذرات  
ز نورش گشت پیدا کرسی و عرش  
یقین هم لوح و جنت نیز و هم فرش  
طلب می‌کرد ذات خویش آن نور  
چو شد مطلوب شد در جمله مشهور  
زهی صاحب‌قران دور گردون  
تویی نور دو عالم بی‌چه و چون  
یقین دانم که مغز کایناتی  
عیان اندر صفات نور ذاتی

(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۴-۲۰۰)

لذا همه‌ی رسولان و الامقام عالم نیز، وامدار هستی مبروک و متبرک اویند: «توحید و معرفت الله از محمد ﷺ به ظهور رسید؛ مجموع ملانکه و انبیا از آدم تا حضرت عیسی، علیه السلام، از حقیقت نور محمدی ﷺ آموختند.» (سبزواری، ۱۳۸۳: ۸۶)

هنوز آدم میان آب و گل بود  
که او شاه جهان و جان و دل بود  
در آدم بود نوری از وجودش  
و گرنه کی ملک کردی سجودش؟



چو نورش را ودیعت داشت عالم پیامد تا به عبدالله ز آدم  
(شفیعی کدکنی، اسرارنامه، ۱۳۸۶: ۹-۱۷۷)  
هشت جنت، جرعه‌یی از جام جان‌افزای سراج مُنیر است؛ و دو میم نام مسعود و  
فرخنده‌ی محمد ﷺ، با دو عالم برابری می‌کند:

هشت جنت جرعه‌یی از جام او هر دو عالم از دو میم نام او  
نیست عالم را مگر یک میم قسم پس محمد را دو میم آمد ز اسم  
لاجرم یک عالم از یک میم اوست وان دوم عالم ز دیگر میم اوست  
(شفیعی کدکنی، مصیبت‌نامه، ۱۳۸۶: ۴۱-۳۳۹)

بنابراین، بسیار ساده‌انگارانه و نابه‌جا خواهد بود، اگر اینگونه بیندیشیم که منظور و مقصودِ عارفان از نامِ نامیِ محمدِ مصطفی ﷺ، یک لفظِ رایجِ متداولِ معمول، چون دیگر الفاظ و کلمات باشد؛ بلکه مراد، تعینِ محمدی، به عنوانِ نخستینِ تجلیِ ذاتِ خدای سبحان است.

### نام پیامبر ﷺ، هم‌نام خداوند است

سراینده‌ی مصیبت‌نامه، معراجِ رسولِ اکرم ﷺ را آنچنان زیبا به سِلکِ نظمِ درمی آورد که خواننده را محوِ تماشای ظرایفِ سخن می‌کند. هنگامی که برگزیده‌ی خداوند، مرتبه‌ی اعلای ملکوت را پشتِ سر نهاده و به لقای لاهوت، نزدیک می‌گردد، چنان لرزه‌یی بر جانِ مبارکش عارض می‌گردد که عارفان از آن مقام، تعبیر به مقامِ فنا می‌کنند؛ مقامی که فعل و صفت و ذاتِ سالک را در هستیِ حق، محو می‌گرداند. تعبیرِ لطیف و هنرمندانه‌ی عطار در این باره، شنیدنی است؛ آنچه که در جریانِ معراج، از وجودِ نبیِ مکرمِ اسلام، فانی و زدوده و سترده شد، تنها یک میم بود؛ میمی که در احمد هست و در احد نیست؛ بلکه مرجعِ نورِ احمد که ذاتِ شمسِ احدیت است، منظور و مشهود نمی‌گردد، مگر به واسطه‌ی زوالِ میمِ مخلوقیت. میمِ احمد، به یک اعتبار، نشانِ ظهورِ حق است در خلق. می‌توان گفت که بیتِ مذکور، به اقربِ احتمال، در ذهن و ضمیرِ شیخ محمود شبستری، تأثیرِ به‌سزایی داشته است:

احد در میمِ احمد گشت ظاهر در این دور اول آمد عینِ آخر

(لاهیجی، ۱۳۸۷: ۲۱)

شمس‌الدین محمد لاهیجی در شرحِ بیتِ مذکور گوید: «احد که اسمِ ذات است، به

اعتبار انتفای تعدد اسماء و صفات و نسب و تعینات، در میم احمد که تعین محمد است، چه امتیاز احمد از احد به میم است، که عبارت از تعین است، ظاهر گشته؛ چه، مظهر حقیقی احد، حقیقت احمد است، و باقی مراتب موجودات، مظهر حقیقت محمدی اند، علیه السلام، چنانکه ذکر رفت. و از این معنی است که عرفا فرموده اند که حق را چنانچه در جمیع موجودات سریان است، انسان کامل را نیز می باید که در جمیع موجودات سریان باشد؛ چه، کامل کسی است که از خودی خود فانی، و به بقای حق باقی شده باشد. (لاهیجی، ۱۳۸۷: ۲۱)

باری؛ شرط وصول به خالق، امحاء و ازاله‌ی کثرات و زواید و نیست‌های هست‌نماست. بی‌گمان، توفیق زدایش همه‌ی علامات تعین و انیت، منحصرأ بهره‌ی انسان کامل اکمل است؛ بنابراین، از منظر عارفان مسلمان، لقب موحد، تنها، سزاوار جان پاک پیامبر اعظم ﷺ است:

هیبت و عزت چو بی‌حد اوفتاد      لرزهی در جان احمد اوفتاد  
میم احمد محو شد پاک آن زمان      تا احد ماند و شد احمد از میان

(شفیعی کدکنی، مصیبت‌نامه، ۱۳۸۶: ۱-۴۴۰)

این چنین است که سازنده و پردازنده‌ی مقامات طیور، هیچ تباین و تفارقی میان نام احد و احمد نمی‌یابد؛ چرا که مشاهده‌ی میم احمد، صعب‌العلاج‌ترین عارضه‌ی گمراهی هم‌مسلمانان ابلیس است؛ در حالی که میم مذکور، به دستان مبارک حضرت خاتم النبیین ﷺ، ذبح و بسمل شده؛ و علت بعد، به صحت قرب بدل گشته است:

تا ابد شرع تو و احکام توست      هم بر نام الهی نام توست

(گوهرین، ۱۳۹۰: ۳۸۱)

### سوگند خوردن خداوند به نام حضرت رسول ﷺ

جان نبی مکرم اسلام، از چنان شرفی برخوردار است که خدای سبحان در قرآن کریم، به عزت و عظمت آن، سوگند یاد می‌کند: ﴿لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ (حجر: ۷۲) کرامتی که تنها نصیب خاتم انبیا ﷺ گشته و این نکته‌ی ظریف، از دیدگان مفسران، از جمله جناب زمخشری، پنهان نمانده است: «قیل: الخطاب لرسول الله ﷺ، و أنه أقسم بحياته و ما أقسم بحياة أحد قط كرامة له...» (زمخشری، ۵۸۶/۲) شیخ عطار نیز، با الهام از آیه‌ی مزبور،

آغاز منظومه‌ی وزین مصیبت‌نامه را معطر به کلام باری تعالی کرده و این حقیقت غیر قابل انکار را یادآور گشته که اگرچه در چارسوی عالم، خلاق، به نام حق، سوگند می‌خورند، لکن، خالق یکتا، به جان شریف رسول اکرم ﷺ قسم یاد می‌کند:

حق تعالی گفتش «ای دل‌بندِ خَلقِ      گر به نام من بُود سوگندِ خَلقِ،  
من به تو سوگند خوردم، اینت قدر      پس «لَعمرُک» یاد کردم، اینت صدر!

(شفیعی کدکنی، مصیبت‌نامه، ۱۳۸۶: ۷-۴۶۶)

پیامبری که وجود نازینش، مایه‌ی شرافت ام‌القراست: ﴿لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ \* وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾ (بلد: ۲-۱) آنچه که باعث می‌گردد عارف، خود را کمتر از خاک پای احمد مرسل بخواند، آیاتی از این قبیل است که مجد و علو و احتشام رسول خاتم را گوشزد می‌کند:

چه پنداری که خاک پای آن صدر      ندارد بر خداوند جهان قدر؟  
به خاک پای او سوگند خورد او      که لا اقسام بهذا یاد کرد او

(شفیعی کدکنی، اسرارنامه، ۱۳۸۶: ۹-۳۴۸)

بنابراین، منظومه‌ی فکری و شهودی سالک جان آگاه نیشابور، هیچ افتراقی در نام حق و نشان آخرین پیامبرش نمی‌یابد؛ و صد البته که چنین اشارات و تلویحاتی، در آثار جناب شیخ، از چنان کثرتی برخوردار است که بررسی و پژوهش همه‌ی جوانب آن، نیازمند اهتمام و جهد و جد وافر است.

### مباهات عطار به هم‌نامی با پیامبر ﷺ

از مجموع سخنان جناب عطار، می‌توان چنین برداشت کرد که سوگند خوردن به نام رسول اکرم ﷺ، به نوعی، قسم یاد کردن به نام خدای سبحان است. لذا، شیخ نیشابور، حتی به هم‌نامی با پیامبر خاتم ﷺ نیز، مفتخر و نازان است:

زهی عطار کز نور محمد      شدی مسعود و منصور و مؤید

(شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۲۸۳)

حاجت و درخواست عارف از جان پاک حضرت رسالت، نظری از سر لطف و عنایت است؛ باشد که کیمیای صفت، همه‌ی آثار و علامات انانیت را زایل نموده، و به صفات خداوند بی‌نشان، مقرب سازد. تردیدی نیست که تنها یک التفات مهرآمیز از جانب نور

محمدی علیه السلام کافی است تا خارزارِ وهم و شرک و بیهودگیِ آدمی، به گلشنِ طهر و قدس، مبدل گردد. آیا بشرِ ناکامل را، شایستگی و لیاقتِ اعتنا و ملاحظه‌ی انسانِ کاملِ اکمل هست؟ آری؛ به‌ویژه اگر میانِ بایع و مشتری، علاقه‌ی هم‌نامی برقرار باشد:

حاجتم آن است ای عالی‌گهر	کز سرِ فضل‌ی کنی در من نظر
زان نظر در بی‌نشانی داری‌ام	بی‌نشانی جاودانی داری‌ام
زین همه پندار و شرک و ترهات	پاک گردانی مرا ای پاک‌ذات
از گنه رویم نگردانی سیاه	حق هم‌نامی من داری نگاه

(گوه‌رین، ۱۳۹۰: ۶-۴۰۳)

باری؛ یکی از مضامینی که به واسطه‌ی هم‌نامیِ جنابِ عطار با حضرتِ خاتمِ انبیا علیهم السلام، ساخته و پرداخته‌ی سراینده‌ی مصیبت‌نامه واقع شده، ختمِ نبوت و رسالت به شرعِ محمدِ مصطفی علیه السلام، و ختمِ فصاحت و بلاغت به شعرِ فریدالدین محمد عطار است:

آنچه آن را صوفی آن گوید به نام	ختم شد آن بر محمد و السلام
من محمد نامم و این شیوه نیز	ختم کردم چون محمد ای عزیز

(شفیعی کدکنی، مصیبت‌نامه، ۱۳۸۶: ۵-۷۱۵۴)

### نتیجه‌گیری

آن دسته از منتقدان و پژوهش‌گرانی که به هر نحوی، سعی در برجسته کردنِ مواردِ اختلافِ آرای عارفان و فقیهان داشته؛ و از این طریق، به جداییِ دین از عرفان، حکم می‌دهند، سخت از این مسأله‌ی خطیر غافل‌اند که میانِ دیانتِ راستین و معرفتِ ناب، هیچ‌گونه انفصال و انفکاکِ ماهوی وجود ندارد؛ چرا که از منظرِ نگارنده‌ی مقاله، اصطلاحِ معرفتِ برون‌دینی، یکی از نابه‌جاسترین اصطلاحاتی است که در عصرِ حاضر، دستاویزِ حامیانِ مغایرت و دوگانگیِ دین و عرفان قرار گرفته است. در صورتی که معرفتِ حقیقی، از چشمه‌ی وحی جوشش می‌گیرد. ادعای مذکور، با اندکی کاوش در احوال و آثار و آرای عارفانِ سرزمین‌های اسلامی، قابلِ اثبات است؛ از جمله، آثارِ جنابِ عطار که نورِ محمدی علیه السلام را، برترین و والاترین مقتدای سیر و سلوک قرار می‌دهد؛ و بدیهی است که شخصیتی چون فریدالدین محمد که به هم‌نامی با آخرین فرستاده‌ی خداوند، مباحثات می‌کند، هرگز

نمی‌تواند ندای جداییِ دیانت و معرفت سر دهد. بنابراین، بر پژوهندگان و محققان صاحب‌نظر حوزه‌ی ادبیات عرفانی فرض است که در معرفی و شناساندن مکتب بزرگانی چون عطار و مولوی، به جای این که وقت شریف خویش را صرف جست و جوی مضامین مشابه در آثار شبه‌عرفانی کنند، با رجوع به قرآن و سنت اسلامی، دستیابی به مفاتیح ابواب شناخت را بر خود، ممکن و میسر گردانند. کلام آخر این که اساس معرفت اسلامی، بر تقرب عبد و رب نهاده شده؛ و این تقرب، امری ذهنی و انتزاعی نیست؛ بلکه عین واقعیت و حقیقت است؛ منتهای امر، ادراک این تقرب، در وجود انسان کامل اکمل، به حد نهایی خود می‌رسد؛ و با متحقق شدن چنین امری، شباهت اسماء و صفات خدای سبحان و آخرین فرستاده‌ی وی به ظهور تام و اتم می‌پیوندد؛ این چنین است که در متون عرفانی، تحمید ذات الهی و ثنای ذات نبوی، به نحو شگفت و شگرفی، در هم پیچیده است؛ تا جایی که در غالب اوقات، تشخیص و تفریق و تفکیک مخاطب محامد و ستایش‌ها، بدون رجوع به قراین و شواهد موجود در مندرجات پیشین و پسین، امکان‌پذیر نیست.

### یادداشت

\* جناب مولوی در دفتر دوم مثنوی معنوی (ابیات ۸-۵۲۰) گوید:

پس به معنی عالم اکبر توی	پس به صورت عالم اصغر توی
باطنا بهر ثمر شد شاخ هست	ظاهر آن شاخ اصل میوه است
کی نشاندی باغبان بیخ شجر؟	گر نبودی میل و او مید ثمر
گر به صورت از شجر بودش ولاد	پس به معنی آن شجر از میوه زاد
خلف من باشند در زیر لوا	مصطفی زین گفت که آدم و انبیا
رمز نحن الآخرون السابقون	بهر این فرموده است آن ذو فنون
من به معنی جد افتاده‌ام	گر به صورت من ز آدم زاده‌ام
وز پی من رفت بر هفتم فلک	کز برای من بدش سجده‌ی ملک
پس ز میوه زاد در معنی شجر	پس ز من زایید در معنی پدر

## فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. آملی، سید حیدر، (۱۳۸۲)، *انوارالحقیقه و اطوارالطریقه و اسرارالشریعه*، به کوشش محسن موسوی تبریزی، قم: نور علی نور.
۳. آملی، سید حیدر، *تفسیرالمحیط الأعظم*، تحقیق محسن موسوی تبریزی، قم: نور علی نور.
۴. انصاری شیرازی، یحیی، (۱۳۹۱)، *دروس شرح منظومه ملاهادی سبزواری*، قم: بوستان کتاب.
۵. بلخی رومی، جلال‌الدین محمد، (۱۳۸۳)، *تصحیح سروش*، تهران: علمی و فرهنگی.
۶. زمخشری، محمود بن عمر، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، تصحیح مصطفی حسین احمد، بیروت: دارالکتاب العربی.
۷. سبزواری، ملاهادی، (۱۳۸۳)، *هادی المصلین*، تصحیح علی اوجبی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۸. سیوطی، عبدالرحمان، *الدرر المثور فی التفسیر بالمأثور*، قم: کتابخانه‌ی آیت‌الله مرعشی نجفی.
۹. عطار نیشابوری، فریدالدین محمد، (۱۳۸۶)، *اسرارنامه*، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
۱۰. عطار نیشابوری، فریدالدین محمد، (۱۳۸۷)، *الهی‌نامه*، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
۱۱. عطار نیشابوری، فریدالدین محمد، (۱۳۷۹)، *دیوان عطار*، با مقدمه‌ی بدیع‌الزمان فروزان‌فر، تهران: نگاه.
۱۲. عطار نیشابوری، فریدالدین محمد، (۱۳۸۶)، *مختارنامه*، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
۱۳. عطار نیشابوری، فریدالدین محمد، (۱۳۸۶)، *مصیبت‌نامه*، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن.
۱۴. عطار نیشابوری، فریدالدین محمد، (۱۳۹۰)، *منطق‌الطیر*، تصحیح سید صادق گوهرین، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۵. قیصری، داوود، (۱۳۹۰)، *شرح قیصری بر فصوص‌الحکم*، ترجمه‌ی محمد خواجه‌ی، تهران: مولی.
۱۶. کاشانی، فتح‌الله، (۱۳۸۸)، *تفسیر خلاصه منهج‌الصادقین*، تحقیق حسن حسن‌زاده آملی، قم: بوستان کتاب.
۱۷. لاهیجی، شمس‌الدین محمد، (۱۳۸۷)، *مفاتیح‌الاعجاز فی شرح گلشن راز*، تصحیح خالقی و کرباسی، تهران: زوآر.
۱۸. مجلسی، محمدباقر، *بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار*، دار احیاء التراث العربی.